



نجات گروگان ۲۳ ساله در کمتر از ۴ ساعت

پسر جوانی که در زابل توسط افراد ناشناس ربوده شده بود با هوشیاری پلیس در کمتر از ۴ ساعت آزاد شد. سردار دوستعلی جلیلیان، فرمانده انتظامی سیستان و بلوچستان در این‌باره گفت: بررسی‌های نشان می‌داد که آدم‌ربایان به‌دلیل اختلافات خانوادگی این فرد را ربوده‌اند که با اقدام پلیس گروگان آزاد و آدم‌ربایان دستگیر شدند.

گفت و گو
روزنامه‌نگار

«دخترم ۱۵سال بیشتر نداره؛ آخرین بار برای رفتن به کلاس زبان از خونه رفت بیرون اما دیگه برنگشت... مادرم آژا یمیر داره و گم شده. خرواش می‌کنم تا اتفاقی براش رخ نداده پیداش کننید... همسر و فرزندم برای رفتن به خونه یکی از اقوام از خونه خارج شدند و هنوز برنگشتن. نمی‌دونم چه بلایی سر شون اومده...»

این، چکیده اظهارات افراد نگران و مضطربی است که هر روز راهی اداره چهارم پلیس آگاهی تهران می‌شوند تا برای پیدا کردن گمشده‌شان از مأموران کمک بخواهند؛ اداره‌ای که مربوط به افراد فقدانی یا همان گمشده‌هاست؛ همان‌هایی که ناگهان و بدون برجا گذاشتن ردی از خودشان گم می‌شوند و چنان آشوبی به دل عزیزانشان می‌اندازند که تنها امیدشان پس از خدا می‌شود افسرانی که در اداره چهارم پلیس آگاهی تهران مشغول به کار هستند و تخصص‌شان یافتن افراد گمشده است. هر چند بسیاری از افراد گمشده با تلاش افسران پلیس، خیلی زود پیدا می‌شوند و به آغوش خانواده برمی‌گردند اما تحقیقات در برخی از پرونده‌ها پیچیده و کاملا تخصصی است. افسران پلیس گاهی مجبور می‌شوند برای حل این پرونده‌ها به‌دنبال سوزن در انبار کاه بگردند و در این میان هر چند موفق می‌شوند سرنوشت فرد گمشده را کشف کنند اما نتیجه تحقیقات‌شان گاهی دردناک و هولناک است و این یعنی فرد گمشده فوت شده یا به قتل رسیده است.

اینجا اداره چهارم پلیس آگاهی تهران است و جالب است بدانید که یکی از افسران زبده این اداره که تاکنون از پرونده‌های زیادی رازگشایی کرده، سرهنگ زهرا غفاری است که قریب به ۲۰ سال از فعالیتش در اداره فقدانی‌ها می‌گذرد. این خانم کار آگاه، علاقه زیادی به فیلم و سریال‌های پلیسی دارد و کتاب‌های جنایی زیادی خوانده و گاهی از آنها برای حل پرونده‌هایش الهام گرفته است. می‌گوید به‌دلیل عشق به کارش و تبدیل شدن به کارآگاهی زبده، قدم در این راه بر خطر و هیجان انگیز گذاشته و حالا در گفت‌وگو با همشهری‌ای جزئیات کارش و اینکه چطور از دل پرونده‌ها، سرنخ‌ها را بیرون می‌کشد می‌گوید.

ابتدا خودتان را معرفی کنید؟

من زهرا غفاری هستم. متولد سال ۵۷، ۵۸ وارد دانشگاه افسری شدم و از اواخر سال ۸۱ در اداره آگاهی تهران کارم را شروع کردم. در این بین هر از گاهی هم دوره‌های مختلفی مانند دوره بندرچه نهمان، دستگیری و عملیات را گذراندم. حدود ۱۰ساله می‌شود که به درجه سرهنگ تمامی رسیده‌ام و حدود ۲۰سال است که روی پرونده‌های افراد گمشده یا فقدانی کار می‌کنم.

روزانه چند پرونده در اداره چهارم، تشکیل می‌شود؟

معمولاً بسالای ۲۰ مورد. از صبح که کارمان شروع می‌شود، ارباب‌رجوع‌ها روبه‌روی من و همکاران دیگرم در این اداره قرار می‌گیرند و شرح می‌دهند که آخرین بار عزیزشان، برای انجام چه کاری از خانه خارج شده و دیگر برنگشته است. بسیاری از آنها مضطرب و نگران هستند. حق هم دارند. من و همکارانم باید آنها را به آرامش دعوت کنیم تا بعد بتوانیم سؤال‌هایی که به کشف حقیقت کمک می‌کند را از آنها بگیریم. مانند اینکه آخرین بار چه لباسی تن فرد گمشده بود؟ کجا ناپدید شد؟ یا چه افرادی در تماس بود و سؤال‌های دیگری که به کشف حقیقت کمک می‌کند. در ادامه روند تحقیقات، آنها عکسی از فرد گمشده به ما ارائه می‌دهند که در پرونده قرار می‌گیرد و تحقیقات شروع می‌شود. از بررسی دوربین‌های مداربسته گرفته تا تحقیقات میدانی، البته در این بین، اقدامات اطلاعاتی و پلیسی هم صورت می‌گیرد که گاهی محرمانه است و نباید شیوه و شگردهای پلیسی عنوان شود.

از روند این پرونده‌ها بگویید و اینکه معمولاً



کشف اسرار یک پرستار بیمارستان که اقدام به فروش نوزادان می‌کرد از دیگر خاطرات خانم غفاری است. او می‌گوید ما در ابتدا با شکایت‌هایی روبه‌رو شدیم که از گم شدن نوزادان در یک بیمارستان

حکایت داشت. تحقیقات‌مان را شروع کردیم و پرسنل بیمارستان می‌گفتند که به ۲فرد غریبه که به آنجا می‌آمدند و بیماران را زیر نظر می‌گرفتند، مطمئن مشکوک هستند. با این حال من و همکارانم برای تحقیقات بیشتر راهی بیمارستان شدیم. آن روز از پرسنل بیمارستان که احتمال داشت سرنخی از نوزادان داشته باشند تحقیق کردیم. در جریان تحقیقات‌مان به سراغ یکی از پرستاران رفتم. وقتی داشتیم از او سؤال می‌پرسیدم متوجه حالت عجیب شدم. رنگش پریده بود و تمرکز نداشت. به او می‌گفتم و با توجه به شم پلیسی‌ام، مطمئن شدم که کاسه‌ای زیر نیم کاسه اوست. برای همین او را با دستور قضایی بازداشت کردم و به اداره بردم. این زن در جریان ادامه بازجویی‌ها اعتراف کرد که کازواد را پس از تولد در بیمارستان دزدیده و آنها را به زوج‌هایی که بچه‌دار نمی‌شدند و از قبل آنها را شناسایی کرده بود، فروخته است.

گفت‌وگو با کارآگاه زن پلیس آگاهی تهران که در ۲۰ سال گذشته تاکنون پرونده‌های زیادی را رازگشایی کرده است

پیدا کردن گمشده‌ها، تخصص خانم کارآگاه



عکس: همشهری

سرنوشت افراد گمشده، به کجا می‌رسد؟

هر پرونده‌ای که تشکیل می‌شود، زمان می‌برد تا به نتیجه برسد. رازگشایی از بعضی پرونده‌ها راحت‌تر است. چون گاهی ۲۴ساعت بعد فرد گمشده، پیدا می‌شود. این مسئله معمولاً مربوط به گم شدن نوجوان‌هاست. آنها معمولاً به حالت قهر خانه را ترک می‌کنند و نزد دوستان‌شان می‌روند و بعد از ۲۴ساعت به خانه برمی‌گردند. تعدادی دیگر هم به‌دلیل اختلاف با اعضای خانواده، خانه را ترک می‌کنند تا نزدیکان‌شان دچار نگرانی شوند. اما در پرونده گم شدن کودکان، ماجرا فرق می‌کند. آنها گاهی در جاهای شلوغ دست والدین‌شان را رها می‌کنند که سرنوشت‌شان یا به آدم‌ربایی منجر می‌شود و یا توسط مردم پیدا شده و تحویل کالتری یا بهزیستی می‌شوند.

البته پرونده‌های دیگری هم هست که سرنوشت گمشده‌ها به راحتی مشخص نمی‌شود. گاهی زمان زیادی می‌برد تا به نتیجه برسد. ممکن است حتی ماه‌ها طول بکشد و در این پرونده‌ها گاهی معلوم می‌شود که فرد گمشده به قتل رسیده است.

می‌توانید بگویید چند درصد از پرونده‌های افراد گمشده، سرنوشت‌شان با قتل گره خورده است؟

اگر پرونده‌های مهم تجمع شود، شاید بتوان گفت از هر ۱۰ پرونده مهمی که درباره افراد گمشده طی چندماه تشکیل شده، ۲ پرونده به جنایت ختم شده است. یعنی سالانه شاید به تعداد انگشتان دست هم نرسد. هرچند این آمار دقیق نیست و تنها نظر من به‌عنوان افسری است که سال‌ها در اداره افراد گمشده کار می‌کند.

نظر خودتان درباره شغل تان چیست؟ به نظر کار بسیار سخت و دشواری است.

کار پلیس، سختی و دشواری‌های زیادی دارد و فقط عشق و علاقه است که باعث می‌شود وارد این شغل شوی. مخصوصاً برای یک زن. اما به عقیده من در سال‌های اخیر نگاه‌ها به پلیس زن تغییر کرده است. این روزها نگاه افراد به پلیس زن، کاملاً مثبت است.

ناگفته‌های پرونده شهلا

پرونده شهلا جاهد که به اتهام قتل همسر ناصر محمدخانی، فوتبالیست معروف کشورمان به دارمجازات اوخته شد، هنوز هم از مهم‌ترین پرونده‌های جنایی کشور به شمار می‌رود. قریب به ۲۰سال از این جنایت می‌گذرد و یکی از خاطرات جالب و به یاد ماندنی سرهنگ زهرا غفاری، افسر اداره چهارم پلیس آگاهی تهران به زمان دستگیری شهلا برمی‌گردد. یعنی همان روزهایی که او، تازه کارش را در اداره آگاهی تهران شروع کرده بود و دلش می‌خواست تبدیل به یک کارآگاه موفق شود. «آن روزها، شهلا تازه به اتهام قتل لاله سحرخیزان، همسر ناصر محمدخانی دستگیر شده بود. تقریباً هر روز در اداره آگاهی از او تحقیق می‌شد و هر بار در اتاق بازجویی کنار شهلا می‌نشستم تا کارآگاهان مرد در حضور یک پلیس زن از شهلا تحقیق کنند. آن زمان شهلا هنوز به قتل اعتراف نکرده بود و با حاشیه‌سازی و دروغ‌بافی سعی داشت خودش را بی‌گناه نشان بدهد اما او در آخرین جلسه بازجویی حرف مهمی به من گفت که مطمئن شدم قاتل لاله، خود اوست. آن روز من و شهلا وقتی برای چند لحظه در اتاق تنها شدیم، او رو کرد به من و گفت: «من به‌خاطر علاقه شدید و عشقم به ناصر، هر کاری حاضرم انجام بدهم.» شهلا این جمله را باحتمی عجیب به من گفت. تا قبل از این تردید داشتم که آیا او قاتل است یا نه، اما پس از گفتن این جمله دیگر مطمئن شدم و حتی به افسر بازجو گفتم که شهلا چنین جمله‌ای را نزد من بر زبان آورد. سرانجام بعد از چند روز شهلا به قتل همسر ناصر محمدخانی اعتراف کرد و من از اینکه توانسته بودم در بدو ورودم به اداره آگاهی با چنین پرونده مهمی مواجه و متوجه قاتل بودن وی شوم، احساس غرور و رضایت می‌کردم.



خرید ۲۵۰ جلد کتاب به جای رفتن به زندان

۴ مجرم با صدور احکام جایگزین از سوی قضات دادگستری به جای رفتن به زندان به خرید کتاب محکوم شدند. به‌گفته ناصر عثمینی، رئیس کل دادگستری آذربایجان غربی این افراد به خرید ۲۵۰ جلد کتاب و یک دستگاه رایانه برای استفاده مردم در آشنوبه محکوم شدند و در ۳ماه گذشته ۱۰۰ حکم جایگزین حبس صادر شده است.

است و همیشه از هوش و ذکاوت خانم‌های پلیس تعریف می‌شود؛ اینکه زن‌ها در پرونده‌ها دقیق هستند و حضورشان در اداره‌های مختلف پلیس آگاهی تهران و حتی جاهای دیگر الزامی است.

از زندگی شخصی خودتان بگویید؛ نظر خانواده تان درباره شغل تان چیست؟

من از کودکی عاشق هیجان بودم و پای تماشای فیلم‌هایی می‌نشستم که در ژانر اکشن و پلیسی بودند. کتاب‌های پلیسی می‌خواندم. فیلم و سریال‌های خانم مارپل، شرلوک هولمز، پوارو را تماشای می‌کردم. حتی الان هم به تماشای این فیلم‌ها می‌نشینم تا از آنها ایده بگیریم برای کشف سرنخ در پرونده‌ها. خانواده‌ام وقتی علاقه مرا دیدند نه‌تنها مخالفتی نکردند بلکه تشویقم کردند تا به‌دنبال هدفم بروم و برایم آرزوی موفقیت کردند. من با اطمینان و عشق و علاقه در این حرفه قدم گذاشتم و بعد با همسرم که او هم در اداره آگاهی تهران کار می‌کند و پلیس است، آشنا شدم و با یکدیگر ازدواج کردیم. چون همسرم خودش پلیس است، سختی‌های این شغل را کاملاً درک می‌کند و به هیچ عنوان مشکلی با کار من ندارد. گاهی پیش می‌آید تمام طول روز سرگرم کارم هستم و برای کشف پرونده‌ها ناچارم به محل حادثه‌ها بروم. زمان مجردی‌ام، مادرم گاهی با من همراه می‌شود اما بعد از ازدواجم با شش‌ه‌ه‌م، سر صحنه‌ها می‌روم برای انجام تحقیقات میدانی.

چه جالب که همسر تان پلیس است. فرزندانتان چطور؟ به این حرفه علاقه‌مند هستند؟

ما یک دختر ۱۳ساله داریم. دخترم با وجود مشقت و سختی‌های این شغل، با هم‌دلش می‌خواهد پلیس شود. هر وقت می‌بیند من با عشق و علاقه یادداشت‌های مرا می‌خواند. معمولاً برای کشف اسرار افراد گمشده و پرونده‌هایی که احتمال قتل وجود دارد، سرنخ‌ها را یادداشت برداری می‌کنم تا زودتر به نتیجه برسم.

شیرین‌ترین لحظه‌ها در کار تان چه بوده‌اند؟

پرونده‌های مربوط به کودکان گمشده حساسیت ویژه‌ای برای پلیس و خود من دارند. شیرین‌ترین لحظه‌ها، زمانی است که کودک گمشده‌ای را پیدا می‌کنم و لحظه در آغوش کشیدن او توسط پدر و مادرش را می‌بینم.

قتل هولناک پیرزن

یکی دیگر از پرونده‌ها که با ذکاوت سرهنگ غفاری فاش شد، قتل هولناک زنی ثروتمند در پایتخت بود. «وقتی گزارش ناپدید شدن این زن به ما اعلام شد، من از همان لحظه گفتم، او به قتل رسیده‌است. خودم احساس می‌کنم حس ششم قوی دارم و شاید این حس به‌دلیل سال‌ها تجربه کارآمی است. من و همکارانم هر روز برای تحقیق به محل زندگی زن گمشده می‌رفتیم و هیچ سرنخی نشانمیدانیم که بتوانیم به‌صورت اتفاقی یکی از همسایه‌ها گفتم، وی آخرین بار سوار ماشین فردی به نام ابراهیم شده است. حالا ابراهیم که بود؟ راننده‌ای بود که در آژانس خودرودر در همان محل کار می‌کرد. من به‌سراغ ابراهیم رفتم و چندان سؤال از او پرسیدم. بعد به همکارانم گفتم که او مشکوک است و بنظر می‌رسد اطلاعاتی از زن گمشده دارد. چند روز بعد ابراهیم دستگیر شد و به قتل با انگیزه سرقت اعتراف کرد. او با همدمتی دوستش زن ثروتمند را کشته و جسدش را ملته کرده بودند. ما فقط توانستیم موهایی او را پیدا کنیم و اگر ابراهیم دستگیر نمی‌شد و فرار می‌کرد، شاید هرگز اسرار قتل زن گمشده فاش نمی‌شد.»



اسرار کلاهبردار عجیب

همه پرونده‌هایی که خانم کارآگاه برده از اسرار آن برداشته، پرونده‌های قتل و جنایت نیست. او با هوش و ذکاوتی که دارد توانسته از یک کلاهبرداری را نیز کشف کند. ماجرای این پرونده به سال ۸۲برمی‌گردد. همان روزهایی که سرهنگ زهرا غفاری تازه کارش را شروع کرده بود. «سال ۵۷ زنی اعلام کرده بود که همسرش در جریان انقلاب و تظاهرات شهید شده و توانسته بود با ثبت نام شوهرش به‌عنوان شهید، ماهانه از بنیاد شهید حقوق بگیرد. این ماجرا ادامه داشت تا سال ۸۲. آن موقع یکی از دختران وی قصد داشت ازدواج کند و چون به اذن پدر نیاز داشت، مادرش باید از دادگاه نامه در یافت می‌کرد. قاضی، پرونده را به اداره و دستمزدش را پس‌انداز می‌کرد، همه دستمزد تابستان گذشته‌اش را برای این اقدام هدیه داد که اقدام او حس خوب و جالبی در بین بقیه دانش‌آموزان به‌وجود آورد. همکاران فرهنگی ما نیز استقبال خوبی از این پوشش کردند. بسیاری از دانش‌آموزان پس‌انداز‌شان را به حساب ستاد مردمی به‌یاد آستان تهران واریز کردند تا با دستن کوچک‌شان، گرهمای بزگی را از زندگی آبرزنده‌خانه‌هاز کنند.

چند تعداد دانش‌آموز با چه مبلغی در مدرسه شرکت کردند؟

اکثریت دانش‌آموزان از همه کلاس‌های دبیرستان در این طرح شرکت کردند. هر کدام هر مبلغی که در توانش بود را اهدا کرد و برای خردمان هم باورنکردنی بود که در این پوشش مبلغ یک میلیارد ریال جمع‌آوری شد. با‌م‌صورت موردی مشخص نکردیم که هر یک چه میزان کمک کند و هر کدام از دانش‌آموزان و همکاران در حد توانشان شرکت کردند.

آیا قبلاً کارهایی نظیر این اقدام انجام داده بودید و برای آینده نیز برنامه‌ای دارید؟

بله ما برای اسیرزدگان سیستان و بلوچستان و ازله که کرمانشاه نیز کمک‌هایی را جمع‌آوری کرده‌بودیم که دانش‌آموزان استقبال خوبی از آن داشتند و کمک‌های خوبی هم جمع شد و به‌دست نیازمندان رسید. قبلاً دانش‌آموز مستأجری داشتیم که صاحب‌خانه‌ خانواده او را جواب کرده بود اما با کمک دانش‌آموزان و همکاران در مدرسه مشکوکی ناپدید شده بود. اسمش معصومه بود و ما تلاش زیادی کردیم تا ردی از او به‌دست بیاوریم اما هیچ سرنخی به‌دست نیامد. حدود ۴سال از ماجرای گم شدن معصومه می‌گذشت و فرزندانش چند روز یک‌بار به اداره می‌آمدند تا ببینند سرنخی از او به‌دست آورده‌ایم یا نه. تا اینکه یک روز پسر کوچک معصومه و برادر بزرگش به اداره آگاهی تهران آمدند. آن روز پسر کوچک معصومه توجهم را جلب کرد. او به مواد مخدر اعتیاد داشت و رفتارش به‌نظرم مشکوک بود. او تا پیش سیگار از خانه بیرون رفته بود. اما چون آن روز به او شک کرده بودم، خواستم که یک‌بار دیگر ماجرای گم شدن مادرش را تعریف کند. پسر جوان این بار گفت که روز گم شدن مادرش برای خرید شیر از خانه بیرون رفته بود. پرسیدم برای چه کسی شیر خرید و جواب داد که خودش. شکام به او بیشتر شد. می‌دانستم اعتیاد شدیدی به موادمخدر دارد و این را هم می‌دانستم که فرد اعتاد شیر مصرف نمی‌کند که اثر مواد از بین نرود. تصمیم گرفتم بار دیگر از او بازجویی کنم. در همین بازجویی بود که او اعتراف کرد که مادرش را کشته و جسدش را در چاه‌خانه انداخته و انگیزه‌اش نیز رسیدن به پول و ارنیبه بوده است.

دوشنبه ۹همن ۱۴۰۲ – شماره ۹۰۱۵



داخلی

مدیر دبیرستان شاهد مهدیون از آزادی زندانی با کمک دانش‌آموزان می‌گوید

دستان کوچک گرهمای

بزرگ باز کردند

«دانش‌آموزان دبیرستانی در تهران با اهدای پس‌انداز‌های خود باعث آزادی ۲ پدر زندانی شدند.» این خبری بود که در روزهای گذشته در رسانه‌ها منتشر شد و توجه خیلی‌ها را جلب کرده است. اینکه چطور دلش‌آموزان چنین تصمیمی گرفتند و این اقدام شیرین چگونه رقم خورد.را نعمت بهشتی، مدیر دبیرستان شاهد مهدیون تهران در گفت‌وگو با همشهری می‌گوید.

ایده این اقدام از کجا شروع و با چه هدفی انجام شد؟

دبیرستان مهدیون معمولاً در انجام کارهای خیر پیشقدم است و سعی دارد طرح‌های نورا در قالب امور خیریه اجرا کند. به همین دلیل بود که پوشی به نام «سایه پدر» راه انداختیم. این پوشش برای گرم‌بنداشت ماه رجب و همچنین بزرگداشت روز پدر و میلاد حضرت علی(ع) برنامه‌ریزی شد و درصدد بودیم که امسال به نام‌روز پدر برای پدران دربسنده زندانی که به‌خاطر جرایم مالی و غیرعمد در زندان هستند اقدامی خیرخواهانه انجام دهیم. بنابراین با هماهنگی ستاد دیه استان تهران طرح آزادسازی یک پدر را استارت زدیم و در مدرسه فراخوان دادیم و دانش‌آموزان را در جریان این اقدام قرار دادیم.

اما این پوشش به جای آزادی یک پدر، باعث آزادی

۴پدر زندانی شد؟

بله. ما در ابتدا برای آزادی یک پدر ایمن پوشش را برگزار کردیم و خودمان هم تصور نمی‌کردیم که استقبال همکاران و دانش‌آموزان از این پوشش آنقدر زیاد باشد که مبلغ مورد نیاز برای آزادی ۴نفر تهیه شود و خودمان هم تعجب کردیم.

هدف از انجام این اقدام در بین دانش‌آموزان چه بود؟

ما در مدرسه علاوه بر آموزش به مباحث پرورشنی نیز اهمیت می‌دهیم و سعی داریم تا دانش‌آموزان در کنار درس خواندن به مسائل پرورشنی علاقه‌مند شوند و همه تلاش ما در مدرسه این است که فرهنگ و مفاهیم ارزشی را در بین دانش‌آموزان جایبندازیم. این اقدام هم به‌دلیل ترویج فرهنگ خیرخواهی و حس نوع‌دوستی شکل گرفت. تلاش کردیم تا پدران جرائتم غیرعمدی را در روز پدر به خانه خود برگردانیم و واقعاً این اقدام در روحیه بچه‌ها تأثیر بسیار مثبتی داشت.

دانش‌آموزان چگونه در این طرح شرکت کردند و در این امر خیر سهیم شدند؟



۳روز در مدرسه جشن برگزار کردیم و در این مراسم دانش‌آموزان و همکاران فرهنگی ما شرکت داشتند و استقبال خوبی از این طرح شد. حتی دانش‌آموزی داشتیم که از اعضای فامیل و خانواده‌اش برای این کار پول جمع‌آوری کرده و همه این مبلغ را در پوشش «سایه پدر» اهدا کرد. دانش‌آموز دیگری که خودش تابستان‌ها کار می‌کرد و دستمزدش را پس‌انداز می‌کرد، همه دستمزد تابستان گذشته‌اش را برای این اقدام هدیه داد که اقدام او حس خوب و جالبی در بین بقیه دانش‌آموزان به‌وجود آورد. همکاران فرهنگی ما نیز استقبال خوبی از این پوشش کردند. بسیاری از دانش‌آموزان پس‌انداز‌شان را به حساب ستاد مردمی به‌یاد آستان تهران واریز کردند تا با دستن کوچک‌شان، گرهمای بزگی را از زندگی آبرزنده‌خانه‌هاز کنند.

چند تعداد دانش‌آموز با چه مبلغی در مدرسه شرکت کردند؟

اکثریت دانش‌آموزان از همه کلاس‌های دبیرستان در این طرح شرکت کردند. هر کدام هر مبلغی که در توانش بود را اهدا کرد و برای خودمان هم باورنکردنی بود که در این پوشش مبلغ یک میلیارد ریال جمع‌آوری شد. با‌م‌صورت موردی مشخص نکردیم که هر یک چه میزان کمک کند و هر کدام از دانش‌آموزان و همکاران در حد توانشان شرکت کردند.

آیا قبلاً کارهایی نظیر این اقدام انجام داده بودید و برای آینده نیز برنامه‌ای دارید؟

بله ما برای اسیرزدگان سیستان و بلوچستان و ازله که کرمانشاه نیز کمک‌هایی را جمع‌آوری کرده‌بودیم که دانش‌آموزان استقبال خوبی از آن داشتند و کمک‌های خوبی هم جمع شد و به‌دست نیازمندان رسید. قبلاً دانش‌آموز مستأجری داشتیم که صاحب‌خانه خانواده او را جواب کرده بود اما با کمک دانش‌آموزان و همکاران در مدرسه مشکوکی ناپدید شده بود. اسمش معصومه بود و ما تلاش زیادی کردیم تا ردی از او به‌دست بیاوریم اما هیچ سرنخی به‌دست نیامد. حدود ۴سال از ماجرای گم شدن معصومه می‌گذشت و فرزندانش چند روز یک‌بار به اداره می‌آمدند تا ببینند سرنخی از او به‌دست آورده‌ایم یا نه. تا اینکه یک روز پسر کوچک معصومه و برادر بزرگش به اداره آگاهی تهران آمدند. آن روز پسر کوچک معصومه توجهم را جلب کرد. او به موادمخدر اعتیاد داشت و رفتارش به‌نظرم مشکوک بود. او تا پیش سیگار از خانه بیرون رفته بود. اما چون آن روز به او شک کرده بودم، خواستم که یک‌بار دیگر ماجرای گم شدن مادرش را تعریف کند. پسر جوان این بار گفت که روز گم شدن مادرش برای خرید شیر از خانه بیرون رفته بود. پرسیدم برای چه کسی شیر خرید و جواب داد که خودش. شکام به او بیشتر شد. می‌دانستم اعتیاد شدیدی به موادمخدر دارد و این را هم می‌دانستم که فرد اعتاد شیر مصرف نمی‌کند که اثر مواد از بین نرود. تصمیم گرفتم بار دیگر از او بازجویی کنم. در همین بازجویی بود که او اعتراف کرد که مادرش را کشته و جسدش را در چاه‌خانه انداخته و انگیزه‌اش نیز رسیدن به پول و ارنیبه بوده است.

۸مصدوم در شوخی دردرساز

پسر دانش‌آموز

شیطنت پسر دانش‌آموز و استفاده از اسبری فلفل در مدرسه حادثه‌ساز و موجب مصدومیت ۳معلم و ۵دانش‌آموز شد. به‌گزارش همشهری، این حادثه در یکی از مدارس اهواز اتفاق افتاد. عارف شهابی، سخنگوی اورژانس دانشگاه علوم پزشکی جندی‌شاپور اهواز در توضیح این حادثه گفت: ساعت ۹:۰۳ یک‌شنبه‌ای طریق تماس باسامانه ۱۱۵ اعلام شد که دانش‌آموزی در یک دبیرستان پسرانه از اسبری فلفل استفاده کرده است. آنطور که شواهد نشان می‌داد او برای شوخی با هم‌کلاسی‌هایش از اسبری فلفل استفاده کرده بود که همین شوخی باعث مصدومیت و تنگی نفس ۸نفر شده بود.شهابی ادامه داد: در این حادثه ۳دبیر ۴۳،۲۸ و ۵۰ساله و ۵دانش‌آموز ۱۴ساله دچار تنگی نفس شده بودند که توسط تکنیسین‌های اورژانس ۱۱۵ به بیمارستان رازی اهواز انتقال یافتند و حال عمومی همه آنها خوب گزارش شده است.